

به نقل: از کیهان لندن شماره ۱۰۸۷

۲۲ دسامبر ۲۰۰۵

نوشته: هوشنگ معین زاده

رسالت هیچکس، حتی پیغمبر اسلام این نبود که همه دنیا را مسلمان کند.

تمدنی که در قرن پنجم هجری مُرد، تمدن اسلامی نبود، بقایای تمدن ایران و تمدن ملل متمدن قبل از ظهور اسلام بود.

۱- محمد خاتمی رئیس جمهور سابق حکومت اسلامی، طی سخنانی فرموده اند که :
«رسالت ما نیست که همه دنیا را مسلمان کنیم».

متن سخنرانی ایشان که در شماره ۱۰۸۰ کیهان لندن چاپ شد، باعث خوشحالی بسیاری از ایرانیان منجمله بنده گردید. زیرا عنوان کردن این گونه مطالب از زبان امثال آقای محمد خاتمی نشان دهنده این واقعیت است که حرف و حدیث هایی که ما در این زمینه ها مطرح می کنیم، به خاطر اسلام ستیزی نیست، بلکه آگاهی دادن به آن گروه از ملت ایران است که بگفته ایشان می پندارند هنوز هم ما در دوران کشور گشایی اعراب مسلمان به سر می بریم و وظیفه داریم برای مسلمان کردن مردمان دیگر رخت جهاد به تن کنیم و عازم سرزمین های دیگر گردیم و اسلام را با قهر و خشونت به آنان تحمیل کنیم.

بی شک آقای خاتمی هم مانند دیگر هم مسلکانش، قبل از اینکه دست از «تکلیف شرعی» خود بردارند و ارشاد و هدایت شیعیان را به «کرام الکاتبین» بسپارند، سالیان دراز در حوزه های علمیه به آموزش مسائل مربوط به اسلام مشغول بودند. با تاریخ ظهور اسلام آشنا و از محتوا و پیام قرآن آگاه هستند، می دانند که دین اسلام چرا، به چه علتی و برای چه مردمانی آمده است. آیات متعددی در قرآن وجود دارد که به صراحت به پیغمبر اسلام می گوید: «ما قرآن را برای تو به زبان عربی وحی کردیم تا تو مردم - مادر شهرها- (ام القراه مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی...» (آیه ۷ سوره شوری).

بنابراین، روشن است که اسلام برای ساکنین جزیره العرب آمده است، نه برای مردم غیرعرب یا مردم همه دنیا. به همین علت هم وقتی در سال دهم هجری (چند ماه قبل از وفات پیغمبر اسلام)، خود ایشان در بازگشت از حجه الوداع «در غدیر خم»، برای مسلمانانی که از سراسر عربستان در این حج شرکت و برای وداع با پیغمبر خود به گرد او جمع شده بودند (که تعداد آنها را بین ۷۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ نفر ذکر کرده اند)، طی سخنانی که آنرا مهمترین سخنرانی ایشان قلمداد می کنند، آخرین احکام شرعی اسلام را به آنها یاد آور می شود و در پایان می گوید:

- «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، یعنی امروز دین شما را بحد کمال رساندم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برایتان برگزیدم، پس خداوند بخشنده و مهربان است (سوره مانده آیه ۳)... از این آیه و آیات دیگر چنین استنباط می شود که **«خود پیغمبر اسلام نیز رسالتی برای مسلمان کردن همه مردم دنیا برای خویشتن قائل نبود»** و رسالتش را با مسلمان کردن مردم جزیره العرب پایان یافته تلقی می کرد. اگر غیر از این بود، «غدیر خم» بزرگترین اجتماع مسلمانان و بهترین فرصتی بود که پیغمبر اسلام می توانست بجای اینکه بگویند: «امروز دین شما را به حد کمال رساندم»، بفرمایند:

«بایستی برای مسلمان کردن ملل و اقوام دیگر آماده جنگ بشوید و همه مردم دنیا را مسلمان
نمائید».

اینکه چرا چند سال بعد از فوت پیغمبر اسلام، مسلمانان مانند مور و ملخ به کشورهای دیگر
سرازیر شدند، داستان دیگری دارد که به هیچ وجه ربطی به اسلام و خدا پرستی و دین و ایمان ندارد.
در این باره بسیاری از پژوهشگران چه شرقی و چه غربی با دلیل و مدرک علت حمله اعراب به
کشورهای دیگر را بررسی کرده و نوشته اند. در اینجا به عنوان نمونه تنها به ذکر یک سند بسنده می
کنیم، آنهم نامه عمر ابن الخطاب آغازگر و عامل اصلی حمله به کشورهای دیگر، به عمرو عاص و
پاسخ او به عمر ابن الخطاب است و واکنش همین خلیفه در مقابل غنائمی که برایش فرستاده بودند:

- محمد علی خلیلی در (ظلم تاریخ) مینویسد: «از نامه عمر به عمرو عاص میتوان به علل
اقتصادی کشورگشایی اعراب (یامعنویت اسلام) پی برد. ترجمه نیا نامه چنین است:

«از بنده خدا عمر؛ امیر مومنان؛ به عمرو عاص. سلام بر تو؛ ای عمرو؛ به جان خودم سوگند که
اگر من و همراهانم از گرسنگی بمیریم؛ تو و همراهانت که سیر هستید هیچ نگران ما نمی شوید؛ چرا
غنیمت نمی فرستی!! بداد برس؛ بداد برس؛ بداد برس!!!» و عمرو عاص در پاسخ چنین نوشت «به
بنده خدا امیر مومنان از بنده خدا عمرو عاص: و اما بعد؛ لبیک لبیک؛ کاروانی از خواربار برایت
فرستادم که آغازش نزد تو و پایانش نزد من است!!!».

- ابو یوسف انصاری در کتاب الخراج در رویه ۵۵ می نویسد: «... وقتی غنائم ایران را نزد عمر
آوردند؛ بارها را گشود و چشمانش به آنقدر گوهر و مروارید و زر و سیم افتاد که هرگز ندیده بود
بگریه افتاد؛ عبدالرحمن بن عوف به او گفت جای شکر است چرا گریه می کنی؟ گفت آری ولی خداوند
اینهمه ثروت را بمردمی نداد مگر آنکه دشمنی و کینه را میانشان افکنده باشد».

با اندک تاملی در نامه عمر ابن الخطاب هر انسانی با کمترین بضاعت علمی متوجه می گردد که
حمله اعراب به کشورهای دیگر به چه منظوری انجام گرفته است. در نامه این امیر مومنان، یک کلمه
از خدا و خداپرستی و دین اسلام و گسترش آن نیست، بلکه طلبش سیر کردن شکم گرسنه خود و دیگر
اعراب است.

این نکته را نیز بایستی در نظر داشت که جناب خاتمی، در مقام یک روحانی شیعه مذهب، در عین
حال در لابلای سخنان خود به نکات دیگری هم اشاره کرده اند که بسیار قابل توجه است. از جمله اینکه
فرموده اند:

«ما هیچ رسالت جهانی نداریم، خیال نکنید که آمده ایم همه عالم را طبق روال خودمان به حکومت
های دیگر تبدیل کنیم و حرفهایی بزنیم که مشکلات اقتصادی و سیاسی برای خودمان در دنیا بوجود
بیاوریم! چه کسی گفته که ما رسالت داریم همه دنیا را مسلمان کنیم؟».

تکرار و تاکید این مطلب از طرف خاتمی دلایل خاصی دارد. از جمله اینکه می خواهد به جهانیان
بگوید: «ای مردم، باور کنید که ما کاری به کار کسی نداریم و اگر کسانی در این زمینه ها مطالبی گفته
اند، آنها را جدی نگیرید، حتی اگر این گویندگان اشخاصی مانند خمینی، یا خامنه ای و یا احمدی نژاد
باشند».

با این همه، به دنبال همین یاد آوری ها مکرر، جنابشان بنا به خصلت هم صنفی های خود، خدعه
بکار می برد و می فرماید:

«اگر اینطور بود. فلسفه ظهور امام زمان معنا نداشت و حکومت جهانی واحد از آن بزرگوار است».

با خواندن این بخش از سخنرانی جناب خاتمی، هر کسی به خوبی درک می کند که قصد حجت الاسلام، بر خلاف صغری و کبری چیدن هایش چیست. او می خواهد یک پیام را به دو صورت متفاوت به گوش دو گروه خاص برساند:

نخست سخنان آقای احمدی نژاد و افاضاتشان را در باره محو اسرائیل به نحوی رفع و رجوع کند و به جهانیان بگوید که ما نمی خواهیم دست به ترکیب حکومت ها بزنیم.

دیگر اینکه به آخوندهای قشری و متحجر و شیعیان نا آگاه که در اثر تلقینات خود حضرات خواستار اسلامی کردن همه مردم جهان هستند، حالی کند که برای پیاده کردن چنین رسالتی بایستی در انتظار موقعیت مناسب تری بود، یعنی منتظر باشیم تا امام زمان ظهور بفرمایند، و آنگاه دست بکار شویم.

جناب خاتمی، با همه به نعل و به میخ زدن هایش، رسالت مسلمان کردن همه مردم دنیا را «**نفی نمی کند و منکر نمی شود**»، بلکه آنرا موکول به ظهوری می کند که این ظهور در هر موقع که آقایان هوس کنند، می تواند صورت بگیرد.

ما با اینگونه سخنان چند پهلو شریعتمداران مذهب شیعه آشنایی داریم و به یقین سردمداران جهان غرب نیز از این امر غافل نیستند. مگر سخنان خمینی که می گفت:

«باید انقلاب اسلامی را به همه دنیا صادر کنیم»، فراموش کرده ایم؟ مگر خمینی نبود که در ۲۶ فوریه ۱۹۷۹ در دیدار با هیاتی که از کویت به تهران آمده بودند گفت: **«امیدوارم یک دولت بزرگ اسلامی به همه دنیا غلبه کند»** مگر صحبت های خامنه ای و احمدی نژاد و دیگر میراث خواران خمینی تا به امروز غیر از این بوده است؟

این طایفه که با استقرار سربازان امریکایی و انگلیسی و سایر کشورهای غرب در عراق، توانسته اند، مسکن و ماوای سنتی امام زمان را تغییر و ایشان را از سردابه سامره به چاه جمکران نقل مکان بدهند، به سادگی هم قادرند هر زمان که اوضاع و احوال را بر وفق مراد خود ببینند، ایشان را ظاهر کنند. می ماند اینکه حضرت صاحب زمان چه نوع حکومتی بر قرار می کند و بر مبنای چه احکامی، می بایستی حکومت جهانی واحد خود را تشکیل دهند.....

۲- اما، اینکه آقای خاتمی فرموده اند که :

«تمدن اسلامی در قرن پنجم مُرد، احیا شدنی هم نیست»، بهتر بود به دو مطلب دیگر نیز اشاره می کردند:

- نخست اینکه آیا تمدنی بنام اسلام وجود داشت که بمیرد؟ آیا اسلام و اسلام آورندگان حامل تمدن بودند؟ تمدن حاصل تلاش و کوشش مردمان متمدن است، آیا اسلام آورندگان مردمان متمدن بودند؟ اگر بودند گوشه هایی از متمدن بودن آنها را بازگو کنید که به تاریخ تمدن بشریت افزوده شود.

تمدنی که اسلامزادگان می کوشند به اسلام پیوند بزنند، ادامه تمدن کشورهای بود که قبل از تازش اعراب صاحب تمدن بودند. این ملت های متمدن تنها در دورانی که شمشیر تاراجگران عرب از کار افتاده بود، توانستند نفسی بکشند و تمدن گذشته خود را بازسازی کنند. اگر صاحبان این تمدن بناچار به زبان اشغالگران عرب، سخن می گفتند و مینوشتند، ربطی به اسلام نداشت. مهمتر از همه اینکه اعراب مسلمان به گفته قرآن همه علوم و فنون را در کتاب خود داشتند و خود را نیازمند علم و دانش و معرفت نمی دانستند که به دنبال آن بروند. مگر در قرآن نیامده است که: «هیچ خشک و تری وجود ندارد که کتاب قرآن آنرا مورد بحث قرار نداده باشد (ولارطب ولا یس الا فی کتب مبین) (آیه ۵۹ سوره انعام)

در میان کسانی که کاروان تمدن قرن های سوم و چهارم و پنجم هجری را راه می بردند، چند عرب مسلمان وجود داشت که شما تمدن ملل متمدن آن روزگاران را تمدن اسلامی می نامید؟ ما تمدنی بنام

اسلام نداشتیم و نداریم. همچنانکه تمدن مسیحی و یهودی و بودایی و غیره هم نداریم. اگر چند صباحی در دوران سطله اعراب مسلمان، تمدنی بوجود آمد، تمدن ایرانی و تمدن دیگر ملل متمدن قبل از اسلام بود که اسلام آورندگان افتخارات آنرا نیز مانند بسیار چیزهای دیگر ملل تحت اشغال خود به عنوان غنیمت جنگی تصاحب کردند و بنام خود به ثبت رساندند.

دیگر اینکه جناب خاتمی در دنباله سخنان خود چنین می گوید:

«اینهایی که می گویند احیای تمدن اسلامی، آب در هاون می کوبند؛ تمدنی که به نام تمدن اسلامی یا تمدن مسلمانان بود که در قرن چهارم و پنجم هجری به اوج اعتلا و زاینده‌گی خود رسید، درست در همان زمان مسیر سقوط و نشیب خود را آغاز کرد. آن تمدن گذشته است و قابل بازگشت نیست و جفاست که به گوئیم حقیقت قرآن و تعلیمات پیامبر و اهل بیت در تمدن اسلامی ظهور کرد. «آن تمدن مُرد و مُردنی بود».....»

این را که می فرمایند «آن تمدن مُرد» همه می دانند، نیازی به یاد آوری ایشان نبود. اما اینکه تاکید کرده اند که **«آن تمدن مُردنی بود»** پرسشی را به دنبال می آورد.

چرا آن تمدن مُردنی بود؟ پاسخ این چرا را می توان در بطن اسلامی که آقای خاتمی و امثالهم امروزه به گونه دوران سطله اعراب آنرا نمایندگی و اداره می کنند پیدا کرد.

آنهایی که تمدن قرون سوم و چهارم و پنجم را در کشورهای تحت سلطه حاکمان اسلام پایه گذاشته بودند، فرزندان کسانی بودند که یا به اسارت (برده و غلام) از خانه و کاشانه خود بیرون کشیده شده و در بازارهای برده فروشی مدینه و شام و بغداد توسط حاملین اسلام به معرض فروش گذاشته شده بودند. یا کسانی بودند که به دوازده دسترسی سرکوبگرانه خلفای اسلام و حاکمان ستمگر آنان در پناه پادشاهان ایرانی نژاد مانند سامانیان و دیلمیان و غیره به بازسازی تمدن پدران خود قیام کرده بودند.

در ضمن فراموش نکنیم، همانهایی که بنای آن تمدن با شکوه را گذاشته بودند، هر یک به گونه ای جان خود را در راه ایجاد آن تمدن از دست دادند، یا از این شهر به آن شهر متواری بودند که جانشان را از دست اسلامیان بی تمدن نجات دهند.

سرنوشت امثال ابن مقفع، ابن راوندی، ذکریای رازی، ابن سینا و حلاج و سهروردی و عین القضات و نسیمی و دهها و صدها انسان های فرزانه ای که به دست خلفا و حاکمان اسلام و اسلام پناهان ترک و غیره شکنجه و کشته می شدند، **«ناقوس مُردن»** تمدنی را می نواخت که ملتی با جان و دل می خواستند آن را زنده و پایدار نگهدارند.

آقای خاتمی، آن تمدن مُردنی نبود و اگر مُرد، اسلام مداران آنرا کشتند. چه با از میان بردن فرزندگان ایران و چه با میدان دادن به ترکان و هموار کردن راه هجوم مغول و تاتار به سرزمینی که مشعل تمدن قرون سوم و چهارم و پنجم هجری را به سخت جانی روشن و فروزان نگهداشته بود.

در قرن پنجم هجری، با میدانداری ترکان سلجوقی و با بنا نهادن نظامیه ها و در صدر آن نظامیه بغداد و نشانیدن قشریون متعصبی مانند امام محمد حامد غزالی در راس آن و غزالی های دیگر در نظامیه های دیگر، آخرین شعله های تمدن بشریت را به چاه تحجر اسلام انداختند و فاتحه آن را در گهواره اش خواندند.

با اینحال، و بر خلاف گفته آقای خاتمی، **«آن تمدن مُردنی نبود و در حقیقت هم نَمُرد»**، بلکه از دست مشتکی مسلمان قشری، متحجر و به دور از تمدن، جلای وطن کرد و از طریق اندلس به غرب رفت و تمدن نوین دنیای کنونی را پایه ریزی نمود. تمدنی که شریعتمداران و حاکمان اسلامی آنرا بر نمی تافتند، چون به سودشان نبود، زیرا می خواستند پیروان مسلمانانشان جاهل و نادان و بی تمدن باشند تا بهتر بتوانند شیره جانانشان را بمکند.

آن تمدن مُردنی نبود، اسلام و اسلام پناهان آنرا در پایگاهشان گشتند تا بتوانند به شیوه زمان جاهلیت بر مللی که متمدن بودند و می خواستند متمدن باقی بمانند حکومت کنند.

آقای محمد خاتمی، راه دور نرویم، بیست و هفت سال پیش، شما نیز به بهانه اسلام مانند اسلافتان بر کشور و ملت ما مسلط شدید. اگر چه در زمان تسلط شما، ما آن شکوه و عظمت عهد ساسانی را نداشتیم، اما کشوری داشتیم که بدون دخالت اسلامیان شتابان به سوی پیشرفت و ترقی می رفت. از نظر فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و بخصوص رفاه و امنیت یکی از سرآمدگان کشورهای اسلامی بود. شما آمدید و چنین مملکتی را به دست گرفتید و با همان احکام و دستوراتی که پدرانتان صدها سال بر پدران ما حکومت می کردند، مملکت و مردم ما را به وضعی کشانید که امروزه شاهد آن هستیم.

یکی از پی آمدهای حضور شما در ایران، مهاجرت بیش از چند میلیون ایرانی به خارج از کشور بود. همانهایی که پدر روحانی شما خمینی می گفت **«بروند و در غربت دق مرگ بشوند»**. اما امروز می بینید و می بینیم، همانها و فرزندانشان که خمینی برایشان دعای دق مرگ شدن می کرد، یکی از موفق ترین مهاجرین تاریخ نامیده شده اند. تعجب نکنید! مهاجران ایرانی پس از حمله اعراب نیز در هند با نام «پارسیان» سر آمد مهاجرین زمان خود بودند و هنوز هم هستند.

ایرانیان برونمرزی که پرورش یافتگان فرزندان انقلاب مشروطیت و سازندگان ایران نوین عهد پهلوی هستند، در عرض سه دهه در تمام مراکز علمی دنیا، اعم از دانشگاه ها و موسسات تحقیقاتی، مراکز مالی و صنعتی و پزشکی و فضانوردی و انفورماتیک جهان چنان شهرتی پیدا کرده اند که هر انسانی را با اندکی انصاف به تحسین وامی دارند.

اینان فرزندان همان ایرانیان هستند که در قرن سوم و چهارم و پنجم هجری با از کار افتادن شمشیر اعراب حامل اسلام، تمدن شکوهمند آن سه قرن را بوجود آورده بودند و امروز فرزندان خلفشان به دور از سیطره حکومت سرکوبگر شما، در تمدن نوین دنیا صاحب نام و جایگاه ویژه ای شده اند که به حق شایسته آن هستند و بایستی به وجود این ایرانیان افتخار کرد و همتشان را گرامی داشت.

www.moinzadeh.com

پاریس ۱۷ نوامبر ۲۰۰۵
هوشنگ معین زاده

درفش کاویانی



<http://derafsh-kavivani.com/parsi/>